

ترجمه : مرتضی مدرسی چهاردهی

شکایت نامه میرزا ابوالقاسم قائم مقام فراهانی

-۹-

پس قسم خوردند حاضرین در گاه بطلاق زنانشان و ارواح پدرانشان که بدون کوچکترین شبهه و تردیدی این مرد همان دجال است . با تمام علائم و نشان الا اینکه مردم با میل و رغبت پیرو او هستند و خسر معهود او بخشش خرمائی بکسی نمیکند بلکه چنان بخیل است که شك میکند و بهم می فشرد عسفش را تا اخراج شرطه‌ای نکند ، و بخل می ورزد و امساک دارد از خروج فسوه‌ای تا چه رسد بفضله‌اش ، پس گفتم که این تأمل و تأنی شما برخطاست . سوگند بخدا که نیست مگر سیاه چالی ژرف و بی انتها . و من که قسم میخورم بحق پروردگارم ، و حرمت اجدادم که نیستم ترسنده‌ای جان ، و تیر بخطا زنی از رعشه‌ی سر انگشتان از خروج دجال و افواجش یا ظهور طوفان و افواجش . بعد از آنکه تمسک جستم بذیل عنایات اجداد طاهرینم ، و بزرگان و سروران معصومینم . صلوات الله علیهم اجمعین ، و ایشانند اهل بیتی که هر که تمسک بآنها جست نجات یافت و هر که تخلف از آنها کرد هلاک گردید . پس واگذا رکن بی‌دین و بی‌ایمان را بکارخودش اگر خواهد موج زند و هیجان کند ، و اگر خواهد از خود رعد و برق نشان دهد . چه باک از

موج بحر آنها را که باشد نوح کشتی بان آراستید خیرگی و حیرانی را بچشم .
 برای وعید و این وعید تو برای من خالی از خطرات و دور از ضرر و من
 الآن تسلیم کردم و جبهه ام را بجانب ائمه دین و کارها را بسیر طبیعی خودشان ،
 و من در خاطر دارم چیزی را که گفته است گوینده ای در بعضی اوقات . خطاب
 ببعضی از بزرگان نزدیک است مناسبتش با این مقام و کلامست که میکشاند
 کلام بشعر عربی . ترجمه فارسی : « آیا ندانستید ای قوم خشن بلاد ما را و نبوده
 است برای اهل دو عالم اجرها و مژده ها فراموش کردید صبح عسکران - موضعی
 است که در آنجا جنگ روسیه و ایران واقع شد - را ، و شبی که آسیای جنگ
 ما بین دو لشکر میگردید ، و سه شبانه روز نکت باری حمله ور که شده بودند
 بر شما . دستجات لشگری که مانند کوه در حرکت بود و ترس ها و هراس های
 هولناک « وادی الرس » که دائماً در تزايد بود . پیر میگرد صغیر را و می میرانید
 کبیر را چه بسا مرد دلاوری که آرزو میکرد در آن گیر و دار امکان عاریت
 گرفتن دو بال پرنده ای را که پرد و فرار کند از آن معرکه و کارزار ، و ندیدیم ما
 مگر فرار لشگر را آن هم مثل اینکه ایشان طیوری هستند که باران و کرکس های
 شکاری ، آنها را تعقیب کرده اند .
 شما مردمانی هستید که هنگام روبرو شدن با دشمن مرغان مردار خوارید و
 هنگامی که نزد مائید ، بازهای گوشت خوار و صبر کردیم ما و نزدیک شدند
 آنها پس ریختند در سر زمین ما . پس وای بر کسانی که درنگ کردند و اسپر
 شدند . حال مائیم فقیرترین و بیچاره ترین مردم در کشور . آنان و ایشانند
 سروران و مهتران و بزرگان و بالانشینان در مملکت ما . آنها سیر میکنند فوق
 مقامات عالیه تا با آخرین و بلندترین درجات ، و سیر میکنیم ما در سراسیمب های
 نکت بار تا پپائین ترین و پست ترین درکات . فراموش نکرده ام شب شکست

و فرار را وقتی که دیدم ایشان را . که حاضر کرده بودند کفن ها و قبرهاشان را ،
 و نداریم ما یار و یاور و دل سوز و کمک کاری . پس گفتم و گفتم بایشان
 که تأمل کنید و مبارزید روحیهی خودتان را که من کاملاً مطلعم بجزئیات امور
 لشگریان ، و خبیرم بعده و عدد سپاهشان . این قشونی که شبانه آن طوراند برای
 مبارزه‌ی با شما بیشترشان از مردمان رجال قری اند و بیکاره‌های دهات اطراف
 و کمترشان مردمان جنگی و شماها خیلی کمتر از خود زدو خورد دارید نابابیشتری
 که ملاقات می کنید .

نوع انسان بحکم غریزه فطری که در نهاد او متمکن است
 همیشه بیک عقیده روحانی می‌گراید . اقوام بنی آدم به مرحله از
 مدنیت که رسیده‌اند و منتسب بهرجنس و نژاد و خون و رنگ که
 بوده‌اند و در هر صقعی از اصقاع جهان که منزل گزیده‌اند ، همه را
 دغدغه‌ای باطنی در ضمیر موجود بوده و هست که منتهی باعتقاد بغیب
 میشود و بصورتی از صور دینی و ایمانی درمی‌آید . این خارخسار
 باطنی و اندیشه نهانی دین اوست . ظاهراً اشاره بهمین غریزه فطری
 در آیه شریفه آمده است : « فاقم وجهك للدين حنيفاً فطرة الله » الخ